



<http://www.arianafghanistan.com>

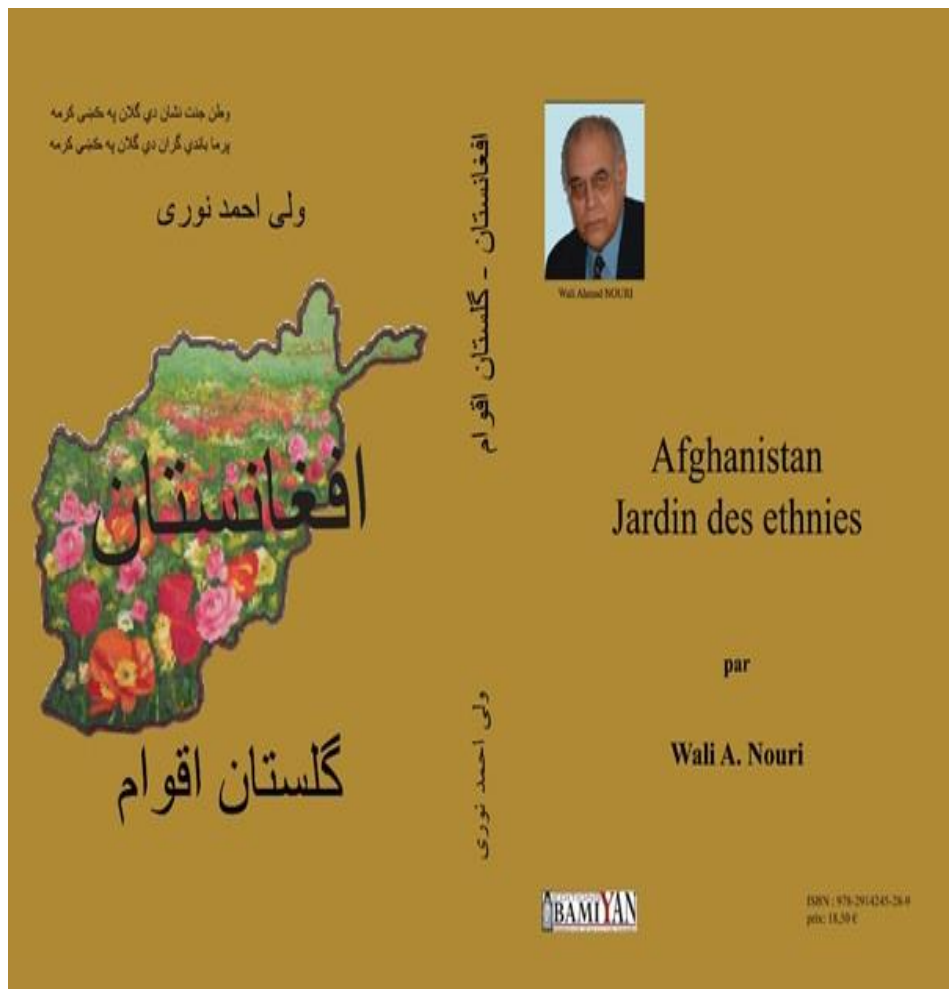


۲۰۱۸/۰۶/۰۵

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت پانزدهم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت پانزدهم

مارا اصل و نسب بکار نیست مگر عمل

از

الحاج خلیل الله امین

پترسن - نیوجرسی

از مدتیست که در جراید بیرون مرزی بحث های داغ به ارتباط کلمات افغان، افغانی و افغانستانی ذهن یک عده مردم را به خود مشغول داشته، که متأسفانه بعضی ها ازین بحث ها قصد ماهی گرفتن از آب گل آلود را داشته و می خواهند وحدت ملی نیم بند ما را به نام اقوام برتر ازین بیشتر خدشه دار سازند. در حالیکه درین قرن بیست و یکم که ملت های جهان دارند هوشیار تر می شوند و وسایل و امکانات علمی و فرهنگی بیشتر شده است، دانشمندان واقعی در صدد آنند که تناقضات را بهر نوع باشد از بین ببرند، و برای ما مسلمان ها ارشادات جاوید قرآنی که اگر خود را واقعاً مسلمان می دانیم کافیت، که فقط و فقط معیار سنجش آدم ها هدایات ربانی را قرار دهیم چنانچه قرآن در آیات متعدد می فرماید:

- ای انسان ها، ما شما را از یک زن و یک مرد خلق کردیم و به شعبات و قبایل تقسیم کردیم تا با یکدیگر معرفت پیدا کنید و به تحقیق خوبترین شما متقی ترین شما هستند.

- نه شرق و نه غربی بر یکدیگر امتیاز دارند الی به تقواء

خداوند تبارک و تعالی نه تنها مسلمان ها را، بلکه تمام انسان ها را متوجه این امر می سازد که برتری آنها صرف به تقواست و تقوا را علما چنین تعریف کرده اند:

تقوا: پرهیز از گناه، ترس از خدا و اطاعت اوامر او و نیکوکاری به خلق خدا.

و متقی: پرهیزگار، پارسا و نیکوکار را گویند.

بناء اشخاص متقی می توانند از نظر اسلام برتری داشته باشند که برتری اختصاص به یک زبان، قوم قبیل، نژاد، تمکین و دارایی و . . . ندارد و در اجتماعی که ما زندگی می کنیم و هر کس دارای صفت پرهیزگاری و نیکوکاری باشد، والاتر و بهتر از دیگران است، و اکثریت و اقلیت، برادر بزرگ و برادر کوچک، قوم پرستی و نژاد پرستی و غیره تعصبات هم در کتاب اسلام و هم در جوامع امروزی ارزش ندارد. بزرگی به انسان هائی است که متقی باشند و دیگران از دامن مهر و محبت و عاطفه و جوانمردی و شرافت و علم و فرهنگ و کار نیک و زحمات او بهره مند شده، فرد و یا افراد مؤثری در جامعه خود و بعداً جهان باشند، که تاریخ ما در سینه خود از همچو خردمندان و جوانمردان را دارد که حتی لقمه نان خود را با دیگران قسمت نموده اند. تأسف آور است که شاهان افغانستان از شاه شجاع تا امیر المؤمنین ملامحمد عمر وقتی بر مسند قدرت توسط اجانب ابقا گردیدند، به جز ظلم و بی عدالتی و وطنفروشی کاری از پیش نبردند، خود را بزرگ ملت جا زدند و اما برای حفظ قدرت حتی پسران، برادران، پدران و اقوام نزدیک خود را سربریدند و یا چشم کشیدند و کور ساختند. یا به زندان ها و سیاه چال ها انداختند، و وطن را به کلدان هندی به انگلیس ها و یا به یک بوتل شراب وکای روسی به اتحاد شوروی فروختند و حلقه غلامی سی. آی. ای. یا آی. ای. و یا همه را بگردن آویختند، ولی خود را بر مردم فلک زده ما شاه و امیر و رئیس جمهور، دانشمند غربی و دانشمند شرقی و با مسلک و بی مسلک عرضه کردند، و تاریخ نشان می دهد که هیچکدام این وطن فروشان شاهی و جمهوری به فکر مردم نبودند، و در وقت ضرورت و دفاع از خاک و میهن، خون ملت را به مقابل دشمن نذر خفت و خواری خود می کردند،

ولي در وقت آرامش از هجوم بيگانگان، به از خود كشي ها يا ملت كشي ها مي پرداختند، از سرها كله منار ميساختند و از چشمهاي مردم براق دانهاي خود را پر ميكردند، ديديم كه ملت ما را زنده زنده پوست كردند و يا زنده به آتش سوختند، نه شرمي از خداكردند و نه حيايي از خلق خدا! و حالا وطنفروشان جديد به نام آنها دهل و سرنا مي نوازند و خود را برادر بزرگ و اكثريت حقدار بر خلق خدا جا مي زنند كه چه خجالت آور است اين عمل.

اگر نيك دقت شود و از نزديك ولايات كشور بخصوص ولايات جنوب، جنوب غرب و جنوب شرق به مطالعه گرفته شوند، ديده مي شود كه اين ظالمان تاريخ حتي به قوم خود رحم نكرده اند. مثلاً سطح بيسوايي و عقب ماندگي فرهنگي مناطق پشتون نشين به مراتب زيادتر از مناطق ديگر افغانستان است، اين ولايات وسايل زندگي معمولي ندارند، نبود مكاتب و مدارس ابتدائيه، نبود كتابخانه هاي مردمی، نبود سرك ها و وسايل انتقالات، نبود آب آشاميدني، نبود شفاخانه، داکتر و دوا، نبود حتي صنايع كوچك محلي، عدم موجوديت وسايل زراعتي، نبود منازل آفتاب دار، نبود اماكن و وسايل شست و شو مثل حمام هاي عمومي و مواد پاك كننده، نبود نور و روشني در منازل مثل برق، بيخبري مردم از احوال مملكت خودشان، همه اين كمبود ها دال بر آنست كه جنايتكاران تاريخي ما به نام اين قوم چه جناياتي برين قوم روا داشته اند، كه مردم ستم كشيده در مناطقي كه زمين كم دارند، و وسايل زراعتي بر ايشان ميسر نيست با شانه هاي مردانه، زمين كوچك شانرا قلبه مي كنند تا نان بخور و نمير خود و خانواده خود را پيدا كنند.

بعضاً خشك سالي ها براي اين قوم بلا ديده نيز مانند ساير اقوام، مصيبت هاي عديده بار آورده و درين چند سال اخير مجبور شده اند كه براي بقاي حيات خود و اولاد خود دست به كشت و فروش بتنه مرگ بزنند و هيچ كلان شونده اي پيدا نشد كه بعد از باد انداختن در غيبه، اوضاع و شرايط زندگي اين مردم بر باد رفته را به مطالعه گرفته و قضاوت نمايند كه چند نفري كه در طول تاريخ ما حاكم بر سرنوشت اين قوم بيچاره خود نيز بوده اند، چه جناياتي را در حق اين مردم روا داشته اند، كه شرم و ننگ براي رهبران و شاهان باد. كه هميش خود را ولينعت آنها قرار داده و در حقيقت اهداف شوم خود را از نام پشتون ها تبليغ کرده اند، و اينك مدعيان باقيمانده آنها هنوز هم با فخر فروشي خود را با برادر بزرگ خوانده و قيم ملت ما مي شمارند. در مجموع اين خاك فروشان تاريخي جناياتي را كه در حق ملت مظلوم افغانستان اعم از تاجيك و پشتون و هزاره و پشه يي و اوزبیک و نورستاني و غيره اقوام نموده اند، حتي يزيد در حق نواسه پيغمبر خدا و امام حسين نكرده است.

چه بهتر كه اين روشنفكر نماهاي متعصب از اندیشه نفاق افگني و جدائي يك ملت جگر سوخته و جنگ ديده گذشته و به فكر جبران جنايات گذشته و ظن فروشان مثل خود باشند، نه اينكه قلم و كاغذ گرفته و همان قوم بينوا و غريب و بي سواد و بي نان و بي لباس و بيخبر، سور دشمني و نفاق را به بهانه واهي برادر بزرگ، خلاف ساير اقوام مسكون در وطن بدمند و به صدا در آورند، تا خود وقتي به قدرت برسند باز هم مثل گذشتگان در حق مردم جفا روا دارند. به اين نفاق افگان بايد گفت كه ملت ما حالا هوشيار شده است و گول حرف هاي چرب و نرم كسي را نمي خورد. گرچه جنگ هاي بيست و سه ساله تلفات سنگين معنوي و مادي را براي مردم ما بار آورده اما ملت آموخت كه بعد از اين به كي اعتماد كند و چطور از زندگي مصيبت خود را نجات دهد، و ديگر فريب كلمات چرب و نرم اشخاص مفسد و برترتي خواه و برادر بزرگ و برادر كوچك و يا اكثريت و اقليت را نخورد. بلي، ملت ما نه تنها كه فريب نمي خورد، بلكه مشت محكمي به دهن تبليغ كنندگان آن مي زند و نمي گذارد بعد از اين ملت عزيز ما را كسي چند پارچه سازد.

ملت ما هميشه باهم زندگي مسالمت آميز داشته و در خوشي و غم با هم شريك بوده اند، در روز مصيبت يكجا با هم تلفات داده اند و سرفرازي بدست آورده اند، و در حالت فقر پيوسته باهم گرسنگي كشيده و يك لقمه نان خشك خود را از مهمان خود بدون پرسش اين سوال كه كي هستي و از كجا آمده اي، دريغ نكرده اند.

براي وحدت و همبستگي ملت بايد كله پوچ مغزان مغرور و مفسد و برترتي خواه و خود بزرگ بين را با سنگ كوبيده و سر شانرا به خاك ذلت ماليد، ما خدای عالم را سپاسگزاريم كه ملت ما هيچ وقت مثل ممالك همسايه ما به نام هاي مختلف تبعيضي

و امتیاز طلبی و برتری جویی ننگیده اند، و اگر هم بین شان کدام مناقشه پیدا شده بالآخر شیطننت های نژاد پرستان هتلر صفت و دولت های ظالم وقت بوده که خواسته اند تفرقه بیندازند و حکومت کنند، مردم ما به معیار های قرآنی زیادتر ارزش قایل اند تا اینکه به اصل و نسب و آبا و اجداد خویش افتخار بفرشند، چون می دانند که امروز این افتخارات خیلی بی ارزش شده و به یک پول سیاه نمی ارزند، و کسی هم این افتخارات بی پایه را تحویل نمی گیرد.

آنان که فخر خویش به اجداد می کنند
چون فیل ماده پای به گنداب می کنند



افغان و افغانستان در شعر هاتف

درد افغان

افغانستان که بخت بدش را نظیر نیست گر می کنم گریه به حالش گزیر نیست
شاید که عاقبت سرطان هم شود علاج درد نفاق ماست که درمان پذیر نیست
ما ملت هزاره و پشتون و تاجکیم یک موی در مجانست این خمیر نیست
سنی و شیعه پیرو یکدین و یک نبی است با کیف و کم محال قلیل و کثیر نیست
خنجر کشی به روی مسلمان هموطن
جز کار مرد فاسق و دزد و شریر نیست



"افغان"، "افغانی"، "افغانستانی" (بخش سوم)

از

انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، ۵ جنوری ۲۰۰۵

این بخش و بخشهای آینده، تکلمه ایست بر دو بخش اول، با ایضاحات اضافی، که برای بعض خوانندگان ضروری می نماید. توضیحاتی که در جواب پژواک ها داده می شود، نیز جزء این تکلمه است. این بخش را زود تر سر دست نگرفتم، بلکه منتظر بازتاب ها و پژواک ها ماندم، تا ضمن شروح اضافی، یکدم به پاسخ ناقدان عزیز هم بپردازم.

دو قسمت اول این مقال را در ماه جولای گذشته نوشتیم، که بلافاصله در شماره های ۶۴۲ و ۶۴۳ جریده امید نشر گردید. من آن دو بخش را عمداً مختصر گرفتم و مفصلاً به موضوع پرداختم و در همان بخش اول نوشتیم: "من درین موضوع خاص ولی حاد، عجلتاً به اختصار می نویسم، بُود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ بزنند."

تایپست عزیز امید که از دستم، به بینی رسیده است، این جمله را بکلی فراموش کرده و از قلم انداخته بود. این جمله اما در جاهای دیگر و در اینترنت پابرجاست و حضور دارد. و در جای دیگر همان بخش آمده بود: "اگر فرضیه کمینه در مورد استعمال کلمه "افغانستانی" به جای "افغان" درست بوده باشد، امید است که استدلال مختصر و نیم نلمل بنده، راه را برای بحثهای مفصل و مستدل هموطنانم بکشد. شاید تعداد معدود چیزفهمان ما، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمه "افغانستانی" منتفی گردد."

چنانکه دیده شد، دو بار تأکید کرده و امید برده بودم، که این نوشته راه را برای تبادل نظر و مباحثه و مناقشه قلمی هموطنانم، باز کند. موضوعی بدین اهمیت و حساسیت را نتوان طی یکی دو نوشته، بررسی کرد و به ثمر رساند.

سال ها باید که تا از آفتاب

لعل یابد رنگ و رخسانی و تاب

(مولانای بلخی)

سالها باید که تایک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

(سنائی غزنوی)

بسا نویسندگان ما نمی خواهند، به موضوعات حاد و حساس تماس بگیرند و یا که چنین مسایل را به میدان کشند، چون از یکطرف از طرح همچو مسایل می هراسند و از طرفی از مهر و تاپه خوردن ترس دارند. پرداختن به اینطور موضوعات، واقعاً زهره و جرأت می خواهد و عاثیقی واقعاً شیوه رندان بلاکش باشد.

نویسنده دلسوز به افغانستان و مردم آن، جناب ولی احمد نوری که از همه وطنداران دیگر ما، بیشتر و بیشتر به گنه و حساسیت موضوع پی برده بودند، وارد میدان عمل گردیده و مسأله را در سطح افغانان جهان مطرح کردند، از جمله از طریق جریده پر گستره امید. بازتاب ها و پژواک ها متفاوت بودند، اکثری برله و تعدادی هم علیه. عکس العمل تند دو نویسنده امید، جناب محمد قوی کوشان و جناب عبدالله رها را در شماره ۶۳۲ امید، توأم با مقاله جناب نوری، دیدیم و خواندیم. بازتاب بعدی در جریده امید، یکی از قلم آقای خواجه بشیر احمد انصاری بود و دیگری از خامه کمینه، که هر دو تقریباً همزمان نشر گردیدند. جناب انصاری طی مقالات عالمانه خود، از جهاتی به بررسی موضوع پرداختند و نوشته بنده در دو بخش هم، از جهات دیگری در زمینه روشنی می انداخت.

پوست کنده و بصراحت کامل باید گفت، که هیچ نوشته و مقاله ای سراغ شده نمی تواند، که همه خوانندگان را راضی بسازد و به قناعت همه پردازد. از اینرو وقتی دو بخش اول مقاله "افغان"، "افغانی"، "افغانستانی" را به هفته نامه پرخریدار امید می فرستادم، خوب می دانستم، که عکس العمل های مثبت و منفی را در پی خواهد داشت. هدف بنده از به میدان انداختن موضوع در یک گستره نسبتاً وسیع هم آن بوده، که راه مباحثه و مناقشه قلمی وطنداران، در چنین موضوع داغ و حساسی، باز گردد. هموطنان بگویند، بنویسند، به بحث و جدل پردازند، تا از خلال این همه بحث و فحص و ایراد و خُرده و انتقاد، بالاخره برق

حقانیت بدرخشد، و موجبات قناعت جوانب مناقشه‌گر و متناقض اندیش، فراهم گردد. وسایل مخابرات جدید - به شمول اینترنت - زمینه چنین کاری را به وجه احسن میسر ساخته است.

چنانکه بازتاب های مقاله ام در جریده امید میرساند، ناقدان اما متأسفانه خود را به موضوعات جانبی مصروف ساخته اند و به اصل و کنه مسأله اصلاً تماسی نگرفته اند. دلیل چیست و علت در کجاست؟ حدس میزنم و حتی تا سرحد یقین گمان می برم، که این عزیزان، به مانند بسا کسان دیگر چنین اندیش، خوش ندارند و یا بخود جرأت نمی دهند، که روی این طور مسایل مناقشه طلب و متنازع فیه، بی پرده و آشکارا، در جمع و در انظار عام گپ بزنند. اینان ترجیح میدهند، که چنین موضوعات را فقط در حلقه های خاص همفکر و هممنظر خود، مطرح کنند، یعنی: چون به خلوت میروند آن کار دیگر می کنند. حتی شنیده ام که بعضی ازین هموطنان، اگر برملا هم گپ بزنند - خواه از طریق جراید باشد و یا از طریق اینترنت - هویت اصلی خود را می پوشانند. البته کسان معدودی نیز بوده اند و هستند، که بعضاً این مسایل را در نوشتار خود انعکاس میدهند، و نوشته های اخیر در جریده امید از همین قبیل است. بهر صورت برایم معلوم نشد، که درین امر چه هنر و نیرنگی درکار است.

بپردازیم به پژواکها :

یکی ایراد کوتاه و بسیار جانبی بر یک گوشه کوچک و دور افتیده نوشته ام، از قلم آقای علی یاور در شماره ۶۴۳ بود. آقای یاور در شماره ۶۵۴ ضمن جواب به داکتر صاحب عزیزالله سیدالی، این مسکین را نیز نوازش داده اند. دومی نوشته جناب نصیر احمد رازی در امید ۶۵۱ است، که به "صحبتی با آقای معروفی" عنوان شده. ایشان هم به اصل موضوع توجه نکرده و به عکس العمل در برابر چند جمله کمینه، که به زعم ایشان به آن جناب راجع میگردد، بسنده کرده اند. در باره نوشته ایشان بعد تر به تفصیل گپ خواهیم زد.

وقتی شماره ۶۵۲ را از نظر میگذشتاندم و به نوشته جناب ذوالمجد عالمشاهی خیره گردیده بودم، علیا مخدره صدا زد: " باز کی دو زدیت؟؟؟ " (اشاره سرکارخانم، به آقای رازی است، که در سراسر نوشته کوتاه خود دو و دشنام بی لگام را، نثار بنده کرده اند). آقای عالمشاهی نیز به اصل موضوع کمتر تماس گرفته و به حلاجی چند جمله جانبی بنده مصروف می شوند. درین باره هم پسانتر می پردازم. در عین شماره و در پهلوی مقاله جناب عالمشاهی، در رسته پژواک ها، نوشته داکتر صاحب عزیزالله سیدالی، جلب توجه میکند. آقای سیدالی هم فقط بر گوشه ای از مقاله ام نظر افکنده اند، ولو به صورت غیر مستقیم. ایشان جواب آقای علی یاور را داده اند، که بر "جرم" و "گناه" چنگ زده و از علمای کرام استشهاد کرده بودند، تا صغیره و کبیره بودن آن گناه را، تشخیص بدهند.

در شماره ۶۵۹ امید جناب الحاج خلیل الله امین، به موضوع توجه کرده و ضمن مقاله ای "ما را اصل و نسب بکار نیست، مگر عمل" خود مطالبی را تذکر داده اند، که گوشه مهمی از مقاله من و یک واقعیت تاریخی را تأیید میکند. و آن اینکه اکثر زمامداران افغانستان بر قوم خود هم رحمی نکردند و بر آنان همانرا روا داشتند، که بر اقوام دیگر. و این نکته ایست که استدلال گروه "افغانستانی" - پسندان را لنگ ساخته، آب از آسیاب و باد از بادبان ایشان می ریاید. چون یکی از دلایل عمده ایجاد کلمه "افغانستانی"، توهمی است، که بر مبنای آن گویا قوم پشتون، اقوام دیگر افغانستان را سرکوب کرده.

و اینک می پردازم به جواب دوستان خرده گیر و خرده گیران دشنام پرداز:

۱ - به جواب جناب رازی "ناراضی"

آنچه در صفحه چارم امید ۶۵۱ از قلم آقای نصیر احمد رازی، زیر عنوان «صحبتی با آقای معروفی» آمده، مرا به یاد مصراع معروف خواجه شیراز می اندازد، که: **چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند.**

آقای رازی که از نوشته ام خیلی ناراضی به نظر میرسند، چشم را پت و دهن را باز فرموده و هر آنچه بر زبان شان راست آمده، نثار کاغذ کرده اند. الحق که کاغذ حوصله مند است و صفحات مظلوم امید، بسیار بردبار.

من اصلاً انتظار نداشتم، که آقای رازی درین قسمت مقاله ام فی بگیرند. این انتظار را از جای دیگر مضمونم میبردم، که پسان تر به آن اشاره خواهم کرد. من در قسمت اول نوشته ام (شماره ۶۴۲) به صراحت نوشته بودم: "امید است که استدلال مختصر و نیم دُلمل بنده، راه را برای بحثهای مفصل و مستدلِ هموطنانم بکشاید، تا..." اینک میبینم، که ایشان بجای استدلال و بررسی معقول موضوع، زبان به دُشنام می آلاینند؛ نکند که استدلال شان، دُشنام باشد؟

آقای رازی باید ملتفت باشند و میبوندند، که تنها جناب ایشان نیستند، که کلمه "افغانستانی" را بجای "افغان" بکار برده اند. ندانم که آقای رازی چرا جملات عام را از نقاط مختلف نوشته ام بیرون آورده، تألیف نموده و در بست بخود کش کرده اند؛ یا اینکه درد در جای دیگر است و اینها فقط بهانه؟

نوشته اید: "آقای معروفی، مقال و یا واضحتر بگویم دشنامنامه و تهمتنامه شمارا که حاوی جملات بیخون و مرده ای چون..." نسبت به این وارسته در شماره ۶۴۳ امید... به نشر رسیده بود، من و خوانندگان این جریده مردمی، مطالعه کردیم". بنام کرامات جملات "مرده و بی خون" خود را که کسی را تا این حد به "تیتک" آورده. وای به روزی که این جملات "زنده می بودند و خون می داشتند".

آقای رازی! شما از طرف خود گپ میزنید یا از طرف خوانندگان جریده مردمی امید؟ به کدام صلاحیت از طرف خوانندگان سخن میگویند؟ مگر خوانندگان شما را وکیل خود گرفته اند و یا کسانی شما را به اصطلاح پیش کرده اند، که چنین بنویسید و ما از دنیا بیخبران، از پشت پرده آگاه نیستیم؟

شما خود را "وارسته" می خوانید و مرا به "تمرین فاشیزم" متهم می کنید. واه واه، صد آفرین برین دید روشن. وقتی این فارمولبندی را خواندم، مشام جانم تازه شد. رازی جان میگم خیر ببینی کتی از ای گپکای شیرینت. گرچه وارستگی زبان و قلم شما از نوشته کوتاهتان کاملاً مشهود است، مگر بد نیست آنرا در خلال سطور آتی هم اندکی مطالعه کنیم.

شما در نوشته نیم ستونه تان - اگر نقل قول ها از مقاله جناب خواجه بشیر احمد انصاری و مقاله کمینه از نوشته تان وضع کردند، فقط نیم ستون امید باقی می ماند - دقیقاً ۲۵ بار کلمات توهین آمیز را در باره من بکار برده اید - بعض تیرهایتان از تیرکش بزرگان (شاعران بزرگ) حواله می گردد. اما از چند جمله معدود مقاله بنده که به زعم شما به آن جناب برمیخورد، اظهار انزجار می نمایم. اگر از "توهین شدن" می ترسید - چنانکه در سرتاسر نوشته تان دعواش را دارید - "توهین کردن" را هم نپسندید. در غیر آن قصه نوشته و ادعای تان مفت می شود!!! شما جمله "بعض افغانان چنان فریفته اغواء و تفتین بیگانگان قرار گرفته اند، که حتی سید جمال الدین افغان را در هیئت سید جمال الدین افغانستانی، استعمال می کنند." را در بخش دوم مقاله ام (شماره ۶۴۳ امید) به خود کش کرده و به نوکاری بنده پرداخته اید. این جمله را که تلویحاً بر "افغان خواندن" باشندگان افغانستان تأکید کرده و استعمال "افغانستانی" را به جای آن، رد می نماید، حرکتی ناشیانه، عجولانه، دور از تعقل و منطق و خلاف عقلانیت، اسلامیت، عدالت، حریت و تمرین فاشیزم و می نمایند (یا به قول معمول - وانمود می کنید). ندانم که زیر مفاهیم "تعقل، منطق، عقلانیت، اسلامیت، عدالت و حریت" چه چیزی در مخیله جناب عالی خطور می کند، اما فکر کنم که شما کلمه "فاشیزم" را شنیده اید ولی بدون وقوف بر مفهوم و ماهیتش، به استعمالش می پردازید. "بی خلطه فیر کردن" که کابلیان عزیز می گفتند و گویند، گویا همین است.

آقای رازی! شما در نوشته نیم ستونه خود، سه بار گپ خود را نقض میکنید و باصطلاح ایرانیان زیر قول تان میزنید: در حالی که می گویند، در مورد درست و نادرست بودن کلمه "افغانستانی" نمی خواهید تبصره ای بنمائید، بلافاصله از نوشته جناب انصاری استمداد می کنید، که استعمال "افغانستانی" را نه گناه می دانند و نه اشتباه. یعنی درحالیکه جرأت تبصره مستقل را بر صحت و سقم این کلمه در خود نمی بینید، گفته آقای انصاری را تائید می نمائید. آقای رازی! وقتی استعمال "افغانستانی" را درست میپندارید، چرا از جمله بنده کسانی از تبعه افغانستان، که نمیخواهند خود را "افغان" بخوانند، در صدد چاره شده و با

اضافه کردن (ی) نسبت در آخر "افغانستان" کلمه "افغانستانی" را راست کرده اند. رم میخورید، به لرزه می افتید و آنرا بخود توهین و دشنام و تهمت تلقی میکنید؟ (تناقض گوئی اول تان).

آقای رازی! یکبار هم که شده شنگ خود را معلوم کنید، ولو به قیمت «شهادت سیاسی تان» تمام گردد!!! اما مطمئن باشید، که نه شما و نه من، اگر آسمان را بزمین بکوبیم و شمشیر در . . . فیل هم بزنییم، هرگز به مرتبه منیع و رفیع شهید، نمی رسیم، آنهم شهید سیاسی.

آقای رازی! اگر جمله بنده "همان جمله بالا" در حق شما درست نمی بود و به شأن تان برمیخورد، چه خوب میشد که مردانه به دفاع از خود برخاسته می گفتید، که با افتخار خود را "افغان" می خوانید و کلمه "افغانستانی" را نفی می کنید!!! در هر صورت، شما با عکس العمل عصبانی خود، بر سینه ترکیب "افغانستانی" سیلی رد می کوبید، با وجودی که آنرا در حق و مقام سید جمال الدین افغان، بکار برده اید. (تناقض گوئی دوم تان)

جناب رازی! می نویسد که: "... من برخلاف نوشته شما، همه هم و تحقیق و کوشش در آن بود، که هویت افغانستانی سید را ثابت بسازم..." عجا که در گفتار چنین ادعائی را دارید، ولی در عمل در صدد منسوب ساختن سید به ایران هستید. نقل قصه مجعول و ساختگی ایرانیان ایرانیگر در شماره ۶۳۶ امید - آنهم بدون ذکر مأخذ - چه چیزی را می تواند به اثبات برساند، غیر از منتسب ساختن سید را به ایران؟ (تناقض گوئی سوم تان)

آقای رازی! در بخش آخر مقاله "بدنبال آفتاب از شرق تا غرب، سید جمال الدین افغانستانی" شما که در امید ۶۳۶ نشر گردیده، چنین آمده (صفحه ششم): "دیگر امتیاز سید این بود که جهان اسلامی را که در راه نجات و رهائی آن کوشش میکرد، از نزدیک می شناخت. به غالب این کشور ها مسافرت کرده و با مردم آنجا از نزدیک تماس پیدا کرده بود. به حجاز و مصر و هند و ایران و ترکیه و افغانستان مدتی اقامت طولانی کرده بود و به ماهیت حرکت ها و ... پی برده بود...". این طرز بیان اگر از زبان یک ایرانی شنیده شود، باکی ندارد، اما از زبان ما که سید را افغان و بگفته شما افغانستانی میخوانیم و افغانستان را زادگاه و پرورشگاه او میدانیم، چه معنی دارد؟ مگر چنین بیانی بیگانگی سید را به افغانستان و "افغان نبودن" و بقول جناب عالی "افغانستانی نبودن" او را نشان نمیدهد؟ (این هم تناقضگوئی دیگر تان). اما شما متوجه این نزاکت نشده اید، چون این پراگراف گفته مرحوم مرتضی مطهری است - که در صفحه ۳۷ رساله "نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر" (نشر انتشارات صدرا) آمده - نه گفته شما، و شما آنرا بدون تأمل، در مقاله خود گنجانیده اید.

اما آقای رازی؛ آنچه را بحیث رویکش به میدان انداخته اید، بهانه ای بیش نیست، چون درد شما در جای دیگر بیست و صرف باد و بخارش ازین جملات بور شده و موشه.

جواب مفصل و علت اصلی عصبیت جناب رازی را در آینده ارائه خواهیم کرد، اما نه در جریده امید، بلکه در وبسایت خود در انترنت، که به زودی باز خواهد شد. چون موضوع از ساحه این بحث، فرا تر می رود و من نمی خواهم سر خوانندگان ارجمند را، به خاطر نکات جانبی و خارج از موضوع، بیشتر ازین بدر آرم.

به جواب فضیلت مآب علی یاور

وقتی کلمه "جرم" را از مقاله جناب ولی نوری، به گفته آقای یاور "تفسیر" میگردم، گمان نمی بردم که فضیلت مآبی در کمین نشسته اند و حکم تکفیر مرا صادر می فرمایند. از همین خاطر هم، چون تبصره کوتاه شان را در شقیقه چپ بخش دوم مقاله ام در شماره ۶۴۳ امید خواندم، پوزخند کنان از کنارش گذشتم. اما حالا که در شماره ۶۵۴ می بینم، که ایشان بر گپ خود استوار ایستاده اند و ایلادانی نیستند، گزیری ندارم، مگر که فراخور حال و مقال شان جوابی عرضه نمایم. باید تذکر بدهم که عزیز دیگری هم در ستون سوم صفحه سوم امید ۶۵۷ نوشتند: "... آقای ولی نوری بدین سؤال پاسخی نداد، ولی کس دیگری نوشت

که این عمل جرم نیست بلکه گناه است. باز از وی سؤال شد که آیا گناه صغیره است یا گناه کبیره؟ و عقوبت آن در آخرت چیست؟ آیا می توان این گناه را با دادن فدیة یا صدقه از خود پاک گردانید؟ بدین سؤال هم پاسخی داده نشد ".... خوانندگان گرانقدر امید می بینند، که چنین فتحه دادن های گور گونه و سُخریه آمیز نیز مرا مجبور می سازد، تا پاسخ مفصلی در زمینه بنویسم.

آقای یاور در تمام طول و عرض و ضخامت مقاله به اصطلاح خودشان "دور و دراز" من، فقط همین یک جمله را پیدا کرده اند، که قابل تبصره باشد. شاید شعر معروف شیخ اجل مد نظر شان بوده :

در خرمن کائنات کردیم نگاه

یک دانه محبت است، دیگر همه کاه

که در سراسر این خرمن تنها یک دانه را یافته اند، آنهم دانه "گناه" را ؟؟؟؟؟ من یک مقاله چندین صفحه ئی را در جریده جفاکش امید نشر کردم، که از آنجا به جراید دیگر افغانی و به اینترنت سرکشید و از خلال نوشته اخیر آقای یاور خیر شدم، که مقاله در "درد دل افغان" نیز به نشر رسید. درین مقاله "مختصر" از نظر من و "دور و دراز" از نگاه ایشان، بر نکات فراوانی انگشت گذاشته شده، که همه دور دو محور اصلی می چرخند:

۱ استعمال "افغانستانی" بجای "افغان"

۲ تعلیل و شأن نزول این استعمال، که من آنرا در دو تَوْهُمِ بعض وطندارانم یافته ام:

در اینکه در دو صد و پنجاه سال اخیر گویا قوم پشتون افغانستان را زیر سلطه و سیطره خود داشته و اقوام دیگر را سرکوب کرده در تک قومی بودن نام افغانستان. تاجائیکه برایم معلوم گردیده، بعض هموطنان ما دو تَوْهُمِ فوق را تمسک گرفته و در برابر کلمه "افغان" که آنرا بدون تمیز معنای خاص و عامش، مرادف "پشتون" می شمرند - حساسیت پیدا کرده اند. اینان اطلاق "افغان" را بر تمام مردم افغانستان، جفا بر "غیر پشتونان" ملک ما میدانند، در حدی که گوئی کلمه "افغان" از ایشان سلب هویت میکند. من در دو بخش اول مقاله، تا جایی که حوصله یک مقاله اجازت میداد، چیز هائی را روی کاغذ ریختم و دلایلی را که به نظرم میرسید، ارائه کردم و به زعم خود به تحلیل موضوع پرداختم. به امید اینکه این نوشته دروازه را بروی بُحوث مفصل و مستدل وطندارانم بگشاید. با تأسف که عده معدودی از هموطنان عزیزم در جریده امید، چیز هائی نوشتند، ولی صرف بر حاشیه و فرغ موضوع چسبیدند، و اصل مسأله را فراموش کردند.

من وقتی کلمه "جرم" را به گفته جناب یاور به "گناه" تفسیر میکردم، "گناه" را به معنای عام آن در نظر گرفته بودم، و نه آنطوری که شریعت غزای محمدی حکم میکند. فکر کنم که جناب ولی احمد نوری نیز کلمه "جرم" را در معنای عام آن به کار برده باشند، و نه آنگونه که آقای عبدالله رها پنداشته و از دریچه قانون جزائی به آن نگریسته اند.

معنای لغوی جرم و گناه:

"جرم" کلمه عربی و در معنای "گناه، بزه، و خطا" ست (فرهنگ عمید) و "گناه" کلمه فارسی و در معنای "کار زشت، بزه، نافرمانی، معصیت و جرم" (فرهنگ عمید). "جرم" و "گناه" در عرف عام ما مرادف هم بکار می روند و ترکیبات مشهور و معادل "جرم و گناه" و "گناه و خطا" ، شاهد مثالیست در زمینه.

کلمات در طول زمان غالباً شکل و معنای خود را تغییر میدهند؛ از حالت خاص معنایی به عام میگریند و یا از عام به خاص. بسیار کمند کلماتی که در مسیر روزگاران، مفهوم اصلی و کلی خود را نگه دارند. ازین جمله است کلمه "گناه".

کلمه "گناه" قبل از اینکه دین اسلام نازل گردد، در فارسی میانه رایج بوده - ولو نه به عین هیئت - که بعد ها معادل کلمات عربی و دینی "وزر، معصیت، اثم" نیز قرار داده شده. مثال دیگر ولی معکوس، کلمه "نماز" است، که در اصل فارسی معنای "تمجید، ستایش، تکریم، تجلیل،..." را داشته، مگر با ظهور آئین مبین، معادل "صلوات" عربی قرار گرفت. در حالی که کلمه "گناه" معنای عام و اصلی خود را در فارسی کاملاً نگهداشته - و مفهوم دینی آن فقط یک کاربرد خاص آن است - کلمه "نماز" از معنای عام سابق، به معنای خاص دینی و امروزی تغییر مفهوم داده، یعنی از حالت عام به خاص تحول کرده . فردوسی توسی "نماز" را در معنای عام و اصلیش بسیار بکار می برد، مثلاً در شهنامه فرماید:

جهان را به مهر وی آید نیاز

به ایران و توران برندش نماز

فردوسی می خواهد بگوید، که جهان به مهرش نیاز دارد و ایران و توران احترامش را می کنند و فرمانش را میبندند. در تاریخ گردیزی نیز استعمال "نماز" را در همین معنی می خوانیم: "پس اسفندیار به نزدیک رستم رفت. و چون به سر جیحون هیرمند برسد، رستم به خدمت پیش او آمد. چون او را بدید نماز برد و گفت، به خانه خویش آمدی و من بنده ام،" (ص ۵۳ تاریخ گردیزی) زین الاخبار عبدالحی گردیزی (چاپ ۱۳۶۳ تهران، به تصحیح و تحشیه و تعلیق علامه مرحوم پوهاند حبیبی). "جیحون" در اینجا مطلقاً در معنای "دریا" به کار رفته؛ "جیحون هیرمند" یعنی "دریای هیرمند" (هلمند) ما در مکالمات روزمره خود کلمه "گناه" را ده ها بار استعمال می کنیم، بی آنکه مفهوم شرعی آنرا در نظر بگیریم. بلی "گناه" هم در معنای عام کلمه بکار می رود، که صغیره و کبیره اش پیدا نیست و نیز در معنای "عمل زشت و اشتباه و لغزش و ملامتی و تقصیر و قصور و کوتاهی و نظایر آن". مثال ها در زمینه آنقدر فراوان است، که از آوردنش صرف نظر می کنم و به ذهن دُرّاک آقای یاور و فاتح اوشان، راجعش میسازم. اما بر کلام بزرگان متقدم و مُفَخَّم خود چنگ میزنم، که کلمه "گناه" را در اشعار خود بار بار و بسیار بکار برده اند:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسید

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

(حافظ)

گناه تو کنی و هم تو نیز گیری خشم

پس این قضای شه و مست باشد این بنگر؟

(عنصری)

خجسته درگه محمود زاوی دریاست

شدم به دریا، غوطه زدم، ندیدم دُرّ

چگونه دریا، کانرا کرانه پیدا نیست

گناه بخت منست این، گناه دریا نیست

(فردوس)

گناه تخم چه باشد، زمین چو قابل نیست
نکرد گریه ما در دل فلک تاثیر

(صائب)

ورای طاعت دیوانگان زما مطلب
که شیخ مذهب ما، عاقلی گنه دانست

(حافظ)

او سخن گفت نداند، چه گنه باید کرد
گنه آن چشم دژم دارد و آن زلف دوتا

(فرخی)

گنه بلغاریان را نیز هم نیست
بگویم گر تو بتوانی شنیدن

(ناصر خسرو)

و به قول مرحوم استاد نفیسی - از تمهیدات عین القضاة همدانی ("بلغاریان" یعنی زیبارویان و سیم تنان)

ندانم گناهی من ای شهریار که کردستم اندر همه روزگار

(گشتاسبنامه دقیقی بلخی)

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

(حافظ)

پیش جوش عفو بید تو شاه
توبه کردن از گناه آمد گناه

(خداوندگار بلخ)

محرم راز کرم نتوان شدن بی احتیاج
پدر پناه رحمت آخر میبرد مارا گناه

(بیدل)

زمانه بر سر آنست، اگر خطائی رفت

که بعد ازین همه طاعت کند بعذر گناه

(سعدی)

آقای یاور و یاور شان "صغیره" و "کبیره" گناه را در اشعار بالا دریابند و به ما هم بگویند و یا که از علمای کرام خود استشهد فرمایند !!!

اما حال که جناب یاور و یاور شان، تا این حد پشت گپ می گردند و اصرار می ورزند، در باره «گناه» «مورد نظر شان هم، نظر خود را تقدیم می کنم :

به صراحت میگویم که اگر - آقای یاور و یاور شان "اگر" شرطیه را خوب در نظر بگیرند، تا باز ما را به کفر نگیرند - اگر استعمال "افغانستانی" در عوض "افغان" از روی کینه ورزی به یکی از اقوام وطن ما و به قصد دراندازی در جامعه افغانی و یا به منظور مغشوش ساختن ذهنیت مردم و مخدوش کردن وحدت و یک پارچگی باشندگان افغانستان عزیز، صورت گرفته باشد و بگیرد و یا موجب چنین ناروائی ها گردد، من این کار را "گناه نابخشودنی" می دانم. فضیلت مآب یاور و یاور شان خود دانند، که گناه نابخشودنی را در کدام نقطه از طیف صغیره و کبیره خود جای می دهند. نباید ناگفته بماند که صغیره و "کبیره" هم نمی تواند نقطه وار پنداشته شود، بلکه هرکدام باید به ذات خود به اصطلاح فزیک و ریاضی، طیفی و سپکترو میداشته باشد و درجات مختلف و متفاوتی را احتوا کند.

در پایان این جوابیه، گزیری نیست، مگر اینکه بپرسم:

مگر ما مجبوریم که همه پدیده ها و تمام اقوال و افعال خود را از دریچه دین مقدس اسلام تعبیر و توجیه و تأویل کنیم؟ یک وقتی "ملاجه هائی" آمدند، خود را طالب خواندند و مُلک را برباد دادند. آنها نیز می خواستند که همه شؤون زندگانی را به زعم خود با این آئین مبارک تطبیق نمایند. ضرب شست ایشان را هنوز فراموش نکرده ایم. اما امروز این تحجر چرا؟ قسمت بعدی با جوابیه ای به جناب عالمشاهی و گرانقدران دگر که بر خاستگاه داخلی و خارجی کلمه "افغانستانی" روشنی بیشتری می اندازد، در یکی از شماره های آینده، تقدیم میگردد.

یادداشت:

این بخش را بلافاصله بعد از نوشتن به جریده امید فرستادم، مگر اینک که شانزدهم جولای است، هنوز هم اقبال چاپ نیافته و شاید هم هرگز نیابد.



پایان قسمت پانزدهم

ادامه دارد